

درآمدی بر شک و شکاکیت از منظر عقل و نقل

حسین هاشم نژاد*

چکیده

در این نوشتار، ماهیت شک و شکاکیت از منظر عقل و قرآن کریم بررسی شده است. برای این منظور، به موضوع‌هایی همچون چیستی شک و شکاکیت، اقسام شک و شکاکیت، پیشینه شکاکیت، ادله شکاکیت، نقد ادله شکاکیت و شکاکیت از منظر قرآن کریم، منشأ شکاکیت و راه‌های رفع و دفع شکاکیت پرداخته شده است. همچنین به مسئله اساسی شک و شکاکیت، یعنی امکان دستیابی به علم و معرفت، توجه ویژه شده است.

کلیدواژه‌ها

شک، شکاکیت، علم، معرفت، یقین، نسبیّت، سوفیسم، ریب.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* استادیار دانشگاه علامه طباطبائی، تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۱۱/۰۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۱۲/۱۴.

تعریف شک و شکاکیت

شک، حالت ذهنی فاعل شناساست. برای دانستن تعریف شک، لازم است بر اساس قاعده «تعرف الاشياء باضدادها أو باغيارها»، حالت های مجاور و معارض شک را بشناسیم. نقطه مقابل شک، یقین است. در حالت یقین، فاعل شناسا به یک گزاره کاملاً اعتقاد دارد و حتی یک درصد هم احتمال خلاف نمی دهد. برای مثال، فرد الف می داند که «در سطح خورشید گیاهی نمی روید». این شخص یک درصد هم احتمال خلاف این باور را نمی دهد. به این حالت و گرایش ذهنی، یقین گفته می شود. نقطه مقابل دیگر شک، جهل است. در جهل، انسان به حکمی که در گزاره آمده و دو طرف گزاره را به هم پیوند داده است، یک درصد هم باور ندارد. برای مثال، فرد الف نمی داند جذر عدد X چه عددی می شود؟ و حتی یک درصد هم احتمال نمی دهد عدد Y یا عدد Z باشد. حالت سوم که با شک مجاور است ظن است. در حالت ظن، فاعل شناسا بیشتر از پنجاه درصد و کمتر از نود و نه درصد به حکمی که در گزاره آمده است باور دارد. برای مثال، فرد الف شصت درصد احتمال می دهد که «در کرات دیگر آب وجود داشته است» و چهل درصد هم احتمال می دهد که «آبی در کرات دیگر وجود ندارد» باور فرد الف به جانب ایجابی گزاره ظن و به جانب سلبی آن و هم نامیده می شود. با توجه به تعریف اضداد و امثال شک می توان گفت:

شک حالت و گرایشی از ذهن است که در آن فاعل شناسا به دو طرف سلب و ایجاب گزاره به طور مساوی اعتقاد دارد. یا دو طرف سلب و ایجاب را نمی تواند به لحاظ باور و اعتقاد بر دیگری ترجیح دهد. برای مثال، فرد الف پنجاه درصد احتمال می دهد که «در کرات دیگر آسمانی حیات وجود دارد» و پنجاه درصد احتمال می دهد که «در کرات دیگر آسمانی حیات وجود ندارد» چنین حالت ذهنی که در آن فرد نمی تواند یکی از دو طرف مثبت یا منفی گزاره را ترجیح دهد، شک نام دارد.

أنک اذا عرضت علی نفسک خبراً من الاخبار فانت لاتخلو عن احدی حالات اربع؛ أمّا
أنک لاتجوز الا طرفاً واحداً منه أمّا وقوع الخبر او عدم وقوعه و أمّا تجوز الطرفين
وتحتملهما معاً والأول هو اليقین والثانی - و هو تجویز الطرفين - له ثلاث صور: لانه

لا یخلو اما ان یتساوی الطرفان فی الاحتمال او یترجح احدهما علی الآخر؛ فان تساوی الطرفان فهو المسمی بالشک وان ترجح احدهما فان کان الراجح مضمون الخبر و وقوعه فهو الظن الذی هو من اقسام التصدیق. وان کان الراجح الطرف الاخر فهو الوهم... الشک هو ان یتساوی احتمال الوقوع واحتمال العدم.^۱

بنابراین، در عرصه دین یک فرد مؤمن به گزاره «خداوند هست» باور دارد. فرد ملحد منکر آن است و یک فرد لادری می گوید: نمی دانم خدایی هست یا نیست. چنین فردی که در نزد او جانب سلب و ایجاب گزاره ترجیح ندارد، شکاک نامیده می شود.

تعریف شکاکیت

شکاکیت جریانی در تاریخ فلسفه است که معتقد است برای انسان امکان دستیابی به علم و معرفت وجود ندارد.

تفاوت شک و شکاکیت

شک حالت و گرایش ذهنی است که برای همه یا بیشتر انسان ها کم و بیش و پایدار و ناپایدار رخ می دهد. حتی اهل یقین هم چه بسا در برخی باورهایشان که به قلمروهای دیگری همانند هستی شناسی، جهان شناسی و کیهان شناسی یا علوم تجربی و... تعلق دارد، شک داشته باشند. اما شکاکیت جریانی در تاریخ فکر و فلسفه است که امکان دستیابی به علم و معرفت را منکر است. جریان شکاکیت همه یا بیشتر گزاره ها را مشکوک تلقی می کند؛ اعم از گزاره های دینی، اخلاقی، متافیزیکی و یا حسی و تجربی.

اقسام شک و شکاکیت

۱. شکاکیت مطلق و نسبی

شکاکیت مطلق، یعنی شک به همه گزاره های معرفتی؛ اعم از دینی، اخلاقی، متافیزیکی، جهان شناسی، انسان شناسی و علوم تجربی و حسی. به این نوع شکاکیت، شکاکیت عام، فراگیر و جهانی (Global) هم گفته می شود.^۲

شکاکیت نسبی، یعنی شک تنها در حوزه‌ای از معارف؛ مانند حوزه متافیزیک یا اخلاق و... به این نوع شکاکیت، شکاکیت خاص، جزئی، محلی، موردی و مقید هم گفته می‌شود.^۳

۲. شک پایدار و ناپایدار

الف) شک پایدار، شکمی است که فرد در تردید خود پیوسته باقی می‌ماند و از آن رهایی نمی‌یابد. این نوع شک، گذرانیست.

ب) شک ناپایدار؛ شکمی گذرا و موقتی است که در آن فرد با تفکر و تحقیق بیشتر یا ارشاد و گفت‌وگو به یک طرف گزاره علم یا ظن می‌یابد.

۳. شک حقیقی و شک دستوری (دکارتی)

الف) شک حقیقی (مانند جهل حقیقی در مقابل تجاهل) شکمی است که در آن فرد واقعاً شک می‌کند؛ نه اینکه شک را فرض و اعتبار کند. گفته می‌شود شکاکیت هیوم چنین بوده است.

ب) شک دستوری که در آن فرد در واقع شک نمی‌کند، بلکه خود را به شکاکیت می‌زند یا وانمود می‌کند که دارد شک می‌کند. به این نوع شک، شک دکارتی نیز گفته می‌شود؛ زیرا دکارت فلسفه‌ورزی خویش را با شک در دانسته‌هایش و حصول یقین درباره آنها آغاز کرد.

۴. شکاکیت کاذب و شکاکیت راستین

الف) شکاکیت کاذب یا دروغین، شکاکیتی است که فرد بنا به عللی همچون روان‌شناختی، اخلاقی و... ادعای شکاکیت می‌کند، ولی در عمل پای‌بند شکاکیت خود نیست. برای مثال، اگر از حقوق ماهانه او، بدون دلیل، اندکی کسر شود و گفته شود شما از کجا یقین دارید که حقوق درست پرداخت نشده است، برهان‌های قاطعی دال بر کم بودن مبلغ پرداختی‌اش اقامه می‌کند و فراموش می‌کند که او یک شکاک مطلق است. در این نوع شکاکیت، میان قول و فعل و ظاهر و باطن فرد هماهنگی وجود ندارد. از این رو، می‌توان آن را نفاق علمی و معرفتی خواند.

ب) شکاکیت راستین که در آن فرد در عمل پای‌بند شکاکیت خویش است. چنین فردی اگر شکاک مطلق باشد، اولاً بایستی تنها سکوت کند و هیچ نگوید؛ زیرا اگر حرفی زد از پیش

پذیرفته است که گوینده و شنونده‌ای هست؛ ثانیاً نباید به سمت غایتی حرکت بکند؛ چون اگر حرکتی بکند، از پیش پذیرفته است که مقصدی و غایتی وجود دارد و اگر شکاک نسبی باشد، مثلاً تنها در حوزه اخلاق شک داشته باشد، چنانچه کودکی را در حال غرق شدن یا نابینایی را در حال افتادن به چاه ببیند، نباید آنها را نجات بدهد یا اگر دید ظالمی به یتیمی ظلم می‌کند، نباید خشمگین شود یا واکنشی از خود نشان دهد.

۵. شکاکیت موجه و ناموجه

الف) در شکاکیت موجه فرد برای شک و شکاکیت خویش، دلیل و استدلال و توجیه دارد. بی‌گمان چنین فردی نمی‌تواند شکاک مطلق باشد؛ چون در صورت استدلال، چند امر یقینی را پذیرفته است. از جمله: وجود استدلال‌کننده که خود فرد باشد؛ وجود فرد یا افرادی که شکاک برای آنها استدلال می‌کند؛ وجود برخی تصورات و تصدیقات؛ حجیت برخی اشکال قیاس که در آن قالب استدلال می‌کند؛ وجود گزاره‌های مبنایی تا استدلال سامان یابد و...
ب) شکاکیت ناموجه که در آن فرد برای شکاکیت خود هیچ توجیهی ندارد. هرگاه پرسیده شود که چرا شک می‌کنی؟ پاسخی ندارد، جز اینکه «دست خودم نیست و همین طوری شک می‌کنم.» چنین شکاکیتی عمدتاً حالت روان‌شناختی دارد و به معرفت‌شناسی مربوط نمی‌شود.

۶. شکاکیت نظری و عملی

الف) شکاکیت نظری که در آن، فرد در وادی ذهن، نظر، علم، باور و اعتقاد شک می‌کند.
ب) شکاکیت عملی که در آن فرد در مقام عمل دچار شک است. برای مثال، یک لباس را چندین مرتبه می‌شوید، ولی باز شک می‌کند که پاک شده است یا نه. شکل افراطی این نوع شک، حالت وسواس نامیده می‌شود که به حیطه روان‌شناسی و اخلاق مربوط می‌شود.

۷. شک معقول و شک نامعقول

الف) شک معقول که در آن فرد درباره گزاره خاصی شک می‌کند و برای مشکوک‌بودن آن گزاره، دلیل قانع‌کننده دارد. برای مثال، فردی درباره این گزاره شک می‌کند که «در کرات دیگر موجود زنده هست»؛ چون به فرض هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای له یا علیه این گزاره ندارد. چنین شک می‌معقول است، یعنی فرد حق دارد که شک کند.

ب) شک نامعقول که در آن فرد دلیل قانع‌کننده‌ای برای شک خود ندارد. برای مثال، شک در این گزاره که «در سطح خورشید گیاهی عین گیاهان کره زمین نمی‌روید» شک نامعقولی است؛ چون دلیل کافی برای ترجیح یک جانب آن وجود دارد؛ یعنی اینکه دمای چند هزار درجه خورشید که رویدن هر نوع گیاه (متعارف) را محال می‌سازد.

نکته ۱: بی‌گمان این تقسیم‌برد شکاکیت مطلق مبتنی است؛ چون برای شکاک مطلق، معقول‌بودن و نبودن بی‌معناست.

نکته ۲: نایستی این تقسیم‌را با شکاکیت موجه و ناموجه خلط کرد؛ زیرا در تقسیم قبلی سخن از توجیه شک در یک یا چند گزاره خاص نیست، بلکه از موجه بودن اصل شکاکیت بحث می‌شود. اما در این تقسیم موجه و معقول بودن و نبودن شک درباره گزاره خاص که ممکن است به قلمرو فلسفه، اخلاق و غیره تعلق داشته باشد، مورد نظر است.

سیر تاریخی شکاکیت

در تاریخ مدون فلسفه تا عصر سوفیست‌ها، جریانی به‌عنوان شکاکیت وجود نداشته است. هر چند در تاریخ اندیشه نامکتوب بی‌گمان شک و شکاکیت - اگرچه نه به‌صورت یک جریان - وجود داشته است.

متفکران یونان باستان از تالس گرفته تا آناکساگوراس همگی جزم‌اندیش بوده‌اند. شاید بتوان گفت وقتی متفکری مانند پارمیندس اعتبار شناخت ظاهری را که جهان را کثیر و حرکت‌را اصیل می‌بیند، زیر سؤال برد و تنها شناخت عقلی را معتبر دانست، بذر شکاکیت کاشته شد که در عصر

سوفیسم یا دوره آکادمی‌ها نتیجه داد. به هر حال، متفکران یونانی عمدتاً درگیر یافتن ماده‌المواد جهان بودند که درباره آن با هم اختلاف شدیدی داشتند. چه بسا همین اختلاف شدید آنها، سبب شد سوفیست‌ها این پرسش را مطرح کنند که اساساً آیا انسان می‌تواند برای این گونه پرسش‌ها پاسخ یقینی بیابد؟ و در نتیجه به علم و معرفت برسد؟ و به دلیل همین پرسش‌ها بود که فلسفه به معرفت‌شناسی هم توجه کرد.

سوفیسم

برابر دانستن سوفیسم با شکاکیت درست نیست؛ زیرا سوفیست‌ها گروهی درس‌آموخته بودند که بیشترشان به وکالت و تعلیم سخنوری و خطابه و گاهی نیز به تعلیم مجادله و مغالطه می‌پرداختند و چه بسا از این رهگذر، امرار معاش می‌کردند و البته در میانشان گاهی افراد فرزانه نیز یافت می‌شد. در این میان، برخی از سوفیست‌ها آغازگر جریان شکاکیت و نسبی‌گرایی بودند. از این رو، بخشی از جریان سوفیسم را می‌توان دوره اول شکاکیت نامید. مشهورترین شکاکان سوفیست، پروتاگوراس و گرگیاس بودند. از گرگیاس این جمله مشهور است که: «اولاً چیزی در خارج از ذهن وجود ندارد و اگر هم چیزی وجود داشته باشد، قابل شناختن نیست و اگر قابل شناختن باشد، قابل شناساندن به دیگری نیست.»^۴ عبارت گرگیاس به اندازه لازم شفاف هست و برای بیان موضع شکاکانه او کافی است. عبارت مشهور دیگر که با توجه به تفسیرهای متعدد آن می‌توان آن را چکیده این جریان دانست، از پروتاگوراس است: «انسان معیار همه چیز است؛ هستی چیزهایی که هست و نیستی چیزهایی که نیست.»^۵ اما جمله پروتاگوراس به اندازه جمله گرگیاس روشن نیست. از این رو، تفسیرهای گوناگونی از آن به عمل آمده است. آیا منظور از انسان نوع انسان است یا فرد انسان یا جامعه انسانی؟ آیا مراد از «هستی چیزهایی که هست و...» تنها حوزه احکام اخلاقی است یا شامل متافیزیک و حسیات هم می‌شود؟ همه این گزینه‌ها، در تاریخ شکاکیت و نسبی‌گرایی معتقدانی دارد.

مکتب پیرونیزم (Pyrrhonism)

بنیان‌گذار این مکتب، ایس پیرون (۳۶۰-۲۷۰ ق.م) بود. او و پیروانش معتقد بودند ما چیزی درباره جوهر اشیا نمی‌دانیم. پس نباید حکمی درباره آنها صادر کنیم. آنها منکر خوب و بد بودن یک فعل هستند. در پندار آنها نمی‌توان گفت این عمل عادلانه و آن عمل ظالمانه است و همین‌طور نه می‌توان به ادراک حسی اعتماد کرد و نه به ادراک عقلی. پس نبایستی هیچ‌گونه تصدیقی داشت و همین‌بی‌اعتقادی سبب آرامش و سعادت است. یک غذا در کام حیوانی لذیذ و در کام حیوانی دیگر تلخ است. رنگ‌ها نیز همین‌طورند. مورخان، پیرون را فردی منزوی و تحقیرکننده مردم معرفی می‌کنند.^۶

شکاکیت آکادمیک

این دیدگاه افلاطون که حسیات، متعلق معرفت واقع نمی‌شوند، دست‌مایه برخی از شاگردان بی‌واسطه و باواسطه افلاطون شد تا به شکاکیت افراطی روی آورند. آرکیلائوس (۳۱۴-۲۴۰ ق.م) از مشهورترین این افراد است که معتقد بود درباره هیچ چیزی حتی درباره خود همین باور، یقین ندارد یا کارنئادس چهره مشهور دیگر این نحله است که معتقد بود معرفت ناممکن است. در کنار هر باور حسی یک خطا نهفته است.^۷ او سرانجام به این نتیجه رسید که تعلیق کامل حکم محال است و بایستی سراغ احتمال رفت و به آن حکمی که از احتمال بیشتری برخوردار است، معتقد شد. هر چند هرگز نمی‌توان به یقین رسید.

شکاکیت جدلی

چهره معروف این مکتب، آنزیدموس کنوشوس است که اوایل قرن اول میلادی می‌زیسته است. او کوشید شکاکیت را به نظریه‌ای موجه تبدیل کند. آنزیدموس منکر علیت بود. برخی آثار او باقی مانده است. دیگر شکاک جدلی معروف، آگریپا است که در اواخر قرن اول میلادی می‌زیسته است. شهرت عمده او به سبب پنج استدلال معروف او برای اثبات موجه بودن شکاکیت است!^۸

شکاکیت تجربی

منظور از شکاکیت تجربی، نفی معارف عقلی و متافیزیک و جایگزینی علوم حسی از جمله طب، شیمی و... به جای آن است. این عده دیدگاهی شبیه دیدگاه کانت داشته‌اند. علم به ظواهر و فنومن را ممکن و علم به شیء فی نفسه و نومن را محال می‌دانستند. این عده علوم تجربی را به لحاظ فایده‌های عملی‌اش ارزشمند تلقی می‌کردند. چهره مشهور آنها سکستوس امپیریکوس است که از او سه کتاب باقی مانده است. آنها تجربه را سه قسم می‌دانستند: ۱. مشاهده یا تجربه مستقیم؛ ۲. تجربه تاریخی یا استفاده از مشاهده و تجربه دیگران؛ ۳. تمثیل یا استفاده از مشابهت.^۹

شکاکیت اوایل رنسانس

غرب در اواخر دوره قرون وسطی و اوایل رنسانس، گرفتار شکاکیت فراگیری بود که بیشتر عرصه‌های معرفتی را درنوردیده بود. این شکاکیت فراگیر دلایلی داشت، از جمله اختلاف نظرهای اساسی میان متفکران و متعاطیان مابعدالطبیعه در آن زمان و پیشرفت علوم تجربی از سوی دیگر.

متفکرانی مانند پتراک با نگارش کتاب/اعتراف به نادانی نیکلا با کتاب جهل آموختن، آدریانو با کتاب حقیقت فلسفه بونسل و شانسه و مهم‌تر از همه میشل دو منتنی، هر کدام با نوشتن کتاب‌هایی از جمله عوامل گسترش شکاکیت در این دوره بودند.^{۱۰}

شکاکیت دکارتی

از دکارت به عنوان بنیان‌گذار فلسفه جدید غرب نام برده می‌شود و این حقیقت را نمی‌توان انکار کرد که اندیشه‌های او تا کنون جریان فکر و فلسفه غرب را تحت تأثیر قرار داده است. دکارت به انگیزه دفاع از باورهای دینی و اخلاقی و غلبه بر شکاکیت فراگیر اوایل رنسانس، خواست فلسفه‌ای کاملاً نوپدید آورد که به زعم خودش، کاستی و ضعف فلسفه‌های پیشین را نداشته باشد. از این رو، خواست هر چند به شکل فرضی و دستوری، مرز شکاکیت را از آنچه رایج بود، هم

عقب‌تر برد تا زبان و قلم شکاکان نتواند بر شکاکیت او مرتبه دیگری بیفزاید. شرح وافی و کافی از شکاکیت دکارت به قلم خود او در کتاب *تأملات* نگاشته شده است.^{۱۱}

شکاکیت هیوم

شکاکیت هیوم را بایستی تنها بیان جدیدی از شکاکیت رایج در مکتب شکاکیت تجربی دانست که پیشینه آن به پیش از میلاد می‌رسد. به نظر هیوم، آنچه بشر به عنوان شناخت نزد خود دارد، جز انطباعات و تصورات، چیز دیگری نیست. بشر نمی‌تواند ورای این صورت‌ها گام نهد و کنه آنها را بشناسد. نمی‌توان اثبات کرد که ورای این تصورات، امور و اشیای حقیقی وجود دارند. علیت جز تعاقب دو حادثه نیست. نمی‌توان وجود جوهر جسمانی در خارج را اثبات کرد و همین‌طور جوهر نفسانی را؛ چون هرگاه به خویشتن مراجعه می‌کنیم، جز کیفیت‌هایی مانند غم و شادی و... نمی‌یابیم.^{۱۲}

شکاکیت کانت

بسیاری از مطالب دال بر شکاکیت کانت را می‌توان در شکاکیت جدلی و تجربی یافت؛ هر چند کانت تبیین‌های نوینی عرضه کرده است. به زعم کانت، ذهن ما از ورای عینکی که ذاتی ذهن ماست، جهان را می‌نگرد. آنچه از اشیای عینی نزد ما حاضر می‌شود، ذهن در چندین مرتبه در آن دستکاری می‌کند. زمان مند و مکان مندش می‌کند و... تا در نهایت، معقول و معلوم آدمی گردد.

بنابراین، حاصل شناخت ما ظواهر و پدیدارها هستند، نه وجودهای فی‌نفسه اشیا. ما به ادراک حقایق فی‌نفسه راه نداریم. بنابراین، همه مفاهیم ذهنی ما ساخته و پرداخته ذهن خود ماست که با این مفاهیم نمی‌توان حقایق هستی را اثبات یا نفی کرد. بنابراین، عقل قادر به اثبات و نفی امور متافیزیکی همچون خدا، حدوث و قدم، خلود نفس و... نیست. شکاکیت کانت مطلق نیست؛ یعنی شامل همه عرصه‌ها نمی‌شود.^{۱۳}

شکاکیت معاصر

شاید بتوان برخی از اندیشه‌های نیچه را آغازگر شکاکیت معاصر تلقی کرد. شکاکیت رایج در دوره معاصر در بیشتر زمینه‌ها تکرار همان شکاکیت پیشین است، اما با آرایشی جدید. هر چند تبیین‌ها و استدلال‌های جدیدی هم اضافه شده است. لبه تیز حمله نیچه، متوجه عقلانیت است. به عقیده نیچه، حقیقت ثابتی وجود ندارد.^{۱۴} ارزش‌های دینی و اخلاقی ساخته و پرداخته ضعیفان برای محدود کردن قدرت نیرومندان است. پس از نیچه، می‌توان گفت جریان شکاکیت در چهار قلمرو به حیات خود ادامه داده است: ۱. شکاکیت در قلمرو معرفت‌شناسی معاصر؛ ۲. شکاکیت در قلمرو فلسفه علم؛ ۳. شکاکیت در قلمرو هرمنوتیک؛ ۴. شکاکیت در قلمرو فلسفه تحلیلی.

در معرفت‌شناسی معاصر تبیین‌های تازه‌ای برای شکاکیت عرضه شده است، همانند خمره نوزیک یا ایده مغز در خمره.^{۱۵} در عرصه فلسفه علم، نتیجه نهایی این شد که معضل استقراء قابل حل نیست. افزون بر اینکه انسان با نظریه و ذهنیت پیشین به سراغ مشاهده و تجربه می‌رود. پس شناخت‌های حسی و تجربی قابل اعتماد و یقینی نیستند.^{۱۶} در هرمنوتیک، رویکرد غالب این است که به عدد تفسیرها و تأویل‌ها حقیقت وجود دارد، نه حقیقت واحد. هر مفسری متن را اعم از اینکه یک نوشتار باشد یا یک اثر هنری یا حتی طبیعت و رفتار یک انسان، همه را بنا بر شاکله و ساختار درونی و وجودی خویش تفسیر می‌کند. در قلمرو فلسفه تحلیلی نیز، رویکرد شکاکانه چنین تبیین می‌شود که شناخت انسان‌ها محصور در چهار چوب واژگانی است که اعتبار می‌شود. ما جهان را از ورای واژگان می‌شناسیم و البته واژگان از قومی به قومی و از جامعه‌ای به جامعه‌ای فرق می‌کند. پس تصویری که ما از جهان داریم، زاده زبان ماست.^{۱۷}

ادله عام شکاکیت

در طول تاریخ فلسفه، بسیار تلاش شده است تا ایده شکاکیت، موجه جلوه داده شود؛ هر چند نزد اهل دقت، خود تلاش برای توجیه شکاکیت، بهترین دلیل بر ابطال آن است؛ شکاک وقتی به اقامه

دلیل می پردازد، آگاهانه یا ناخودآگاه به ده‌ها باور و شناخت یقینی تن می‌دهد. به هر ترتیب، برخی ادله اصلی و مشهور شکاکیت را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱. جان‌داران مختلف، اشیا را به گونه متفاوت درک می‌کنند. کدام درک حقیقت است؟ هیچ‌کدام. پس، حقیقتی در کار نیست.
۲. انسان‌های مختلف امور را متفاوت درک می‌کنند. کدام درک حقیقت است؟ هیچ‌کدام. پس، حقیقتی در کار نیست.
۳. حواس گوناگون امر واحد را متفاوت درک می‌کنند. درک کدام حس حقیقت است؟ هیچ‌کدام. پس، حقیقتی در کار نیست.
۴. انسان‌ها در حالات مختلف مثل غم و شادی و... امور را متفاوت درک می‌کنند. کدام درک حقیقت است؟ هیچ‌کدام. پس، حقیقتی در کار نیست.
۵. حواس خطا می‌کنند. از کجا بدانیم ادراک هنگام خطای آنها حقیقت است یا ادراک هنگامی که ما می‌پنداریم درست درک می‌کنیم؟
۶. از کجا معلوم ما در یک رویای عمیق و طولانی نیستیم و روزی بیدار می‌شویم و خواهیم دید که هر آنچه حقیقت می‌پنداشتیم، امری کاذب و باطل بوده است.
۷. از کجا معلوم شیطان شریری همه مفاهیم و تصورات و احکام را به ذهن ما القانمی‌کند؟
۸. مفاهیم، همگی ساخته و پرداخته ذهن انسان هستند. سهم ذهن در ساختن و پرداختن مفاهیم فوق‌العاده است. با مفاهیم ساخته و پرداخته ذهن چگونه می‌توان حقایق عینی را شناخت؟
۹. بخش عمده شناخت‌های ما، از دیگران به ما رسیده است. راه انتقال این شناخت‌ها، الفاظ و واژگان است. واژگان معنای واحدی ندارند. پس، شناخت‌های منتقل شده به ما هم، مبتلا به نسبیت معانی کلمات و واژگان‌اند.
۱۰. انسان‌ها، هر متنی را اعم از متن نوشتاری یا تصویری یا حتی طبیعی، چنان تفسیر و تأویل می‌کنند که بافت ذهنی آنها، شاکله درونی آنها و شخصیت و فرهنگ جامعه آنها ایجاب و اقتضا

می‌کند. همه این امور، متفاوت و متغیرند. پس به عدد انسان‌ها تفسیر داریم و هیچ‌کدام را نمی‌توان حقیقت دانست. پس حقیقت، دست نیافتنی است.

۱۱. به فرض که ما در ساختار دیگری بودیم. برای مثال، دستگاه شناخت ما در کالبد حیوان دیگری جای می‌گرفت یا ذهن ما در خمره‌ای نهاده شده بود، آن‌گاه به شناخت جهان می‌پرداخت. آیا باز هم جهان را چنین می‌دید که اکنون می‌بینیم و می‌شناسیم؟

بررسی و نقد عام شکاکیت

برخلاف عرصه‌های دیگر اندیشه و معرفت همچون فلسفه‌ها و شاخه‌های دیگر علوم انسانی مانند جامعه‌شناسی و روان‌شناسی و... مجموعه افکار و دیدگاه‌های شکاکیت چندان اختلاف و تفاوتی ندارد؛ به گونه‌ای که نتوان خلاصه‌ای محصل و شفاف از آن ارائه داد، بلکه عمده مدعیات و ادله آن قابل فروکاهش در چند مسئله و دلیل است و همین ویژگی، کار نقد و بررسی این جریان فکری را آسان می‌سازد. ابتدا نقدها و بررسی‌های عام مطرح می‌شود، سپس نقدهای خاص و ویژه این ادله بررسی می‌شوند.

یکم- اینکه انسان تمام حقیقت و تمام‌کنه موجودات - چه آن موجود، قطره‌ای آب باشد یا واجب‌الوجود متعالی - را نمی‌تواند بشناسد، پذیرفته همه متفکران و فیلسوفان راستین است. در زبان فیلسوفان اسلامی معروف است که می‌گویند: ما به فصل حقیقی اشیا علم نداریم. سخنان فیلسوفان اسلامی در محدود بودن توان قوه شناخت انسان قابل توجه و تأمل است.

دوم- اما اینکه انسان نمی‌تواند به هیچ حقیقتی از انبوه حقایق یک موجود هم علم یابد، خلاف بداهت است. اگر به فرض هزار حقیقت درباره‌ی یک موجود عینی مطرح است، بی‌تردید انسان به همه این هزار حقیقت نمی‌تواند علم یابد، اما آیا حتی به یک یا چند حقیقت درباره‌ی آن موجود هم نمی‌تواند معرفت یابد؟ برای مثال، خورشید یک موجود است و هزاران حقیقت در جنبه‌های مختلف آن مکنون است، انسان نمی‌تواند کنه خورشید را بشناسد و به همه حقایق آن دست یابد، ولی آیا به گزاره «خورشید هست»، «خورشید روشن است»،

«خورشید گرم است» و... نیز نمی توان علم و آگاهی یافت. ادعای جریان واقع گرایان است که به بخشی از حقایق یک موجود می توان علم و معرفت پیدا کرد. سوم- تاریخ اندیشه بشری با دو جریان افراطی و تفریطی روبرو بوده است. در جریان افراطی شکاکان قرار داشته اند که امکان هرگونه علم و معرفت را انکار می کردند. از سوی دیگر، کسانی هم بوده اند که هیچ حد یقینی برای قوه شناخت انسان به ویژه عقل قائل نبوده اند و درباره غامض ترین مسائل با ادبیات جزمی سخن می گفتند و می نوشتند. مسائلی مانند چگونگی علم الهی، فعل الهی، ساختار عالم هستی، چگونگی ربط خالق و مخلوق یا حادث و قدیم و... دیدگاه واقع گرا، هم از آن تفریط عقل آزار روی گردان است و هم از این افراط نامعقول و دفاع ناپذیر.

چهارم- اگر ژرف بنگریم، برای شکاکیت مطلق مصداق تاریخی یافت نمی شود؛ زیرا هر شکاکی وقتی می خواهد حالت ذهنی خود یا گرایش گزاره ای نفس خود، یعنی شک را به مخاطبان گزارش دهد، چندین حقیقت را پذیرفته است. حقایقی همچون: «من هستم»، «من شک می کنم»، «شک وجود دارد»، «شنوندگان و مخاطبانی هستند»، و گرنه برای چه کسی می گوید و می نویسد؟ «واژگان و جملات هستند»، «واژگان و جملات می توانند حالات ذهنی را گزارش دهند» یا «کلمات می توانند مراد شکاک را به دیگران انتقال دهند».

از این رو، شکاک مطلق همانند فرد به ظاهر لالی است که فریاد می کشد: «من حتی قادر نیستم یک کلمه حرف بزنم.» به چنین فرد لالی همه می خندند که توهشت کلمه حرف زد.

پنجم- متأسفانه انسان می تواند به طور گسترده میان باطن و ظاهر خود و زبان و ضمیر خود ناهماهنگی و ناسازگاری ایجاد کند. انسان بر اساس میل ها و خواهش ها و گرایش ها می تواند برخلاف آنچه که در ضمیرش می گذرد، سخن بگوید. آنهایی که خواسته اند در طول تاریخ اندیشه، نقش شکاک مطلق را بازی کنند، پیوسته میان زبان و ضمیرشان و رفتار و عقیده شان ناسازگاری بوده است و این کار ناقدان را اندکی دشوار می کرده است که آیا رفتارهای مبتنی

بر یقین‌های متعدد شکاکان را اساس و ملاک قرار دهند یا سخنان دال بر شکاکیت آنها را؟ آیا زبان در گزارش از ضمیر و باطن، صادق‌تر و مورد اعتمادتر از عمل و رفتار است؟

بررسی و نقد خاص شکاکیت

منظور از نقد خاص، نقد ادله‌ای است که پیش‌تر گذشت. با اندکی دقت در این ادله درمی‌یابیم که هیچ‌کدام از آنها نمی‌توانند اثبات‌کننده شکاکیت مطلق و همه‌جانبه باشند. شکاکیتی که حتی وجود عینی فاعل شناسا و شاک و شک را هم مشکوک قلمداد می‌کند؛ چون آن‌گونه که گذشت، وقتی شاک مطلق شروع به استدلال می‌کند، چندین مبنا و حقیقت را پذیرفته است. او اعتبار قیاس را پذیرفته است؛ وجود گزاره‌های مبنایی همچون امتناع اجتماع نقیضین و ده‌ها حقیقت دیگر را پذیرفته است و این برخلاف شکاکیت مطلق است، اما در خصوص ادله پیش‌گفته می‌توان گفت:

۱. درباره استدلال مربوط به اختلاف درک جان‌داران، باید گفت اولاً شما به این حقیقت پی برده‌اید که «جانداران مختلف اشیا را به گونه‌ای متفاوت درک می‌کنند»، پس دست‌کم یک گزاره قابل شناخت است؛ ثانیاً این شناخت خودشناختی است که از رهگذر تجربه و عقل می‌توان به آن رسید. پس عقل و تجربه فی‌الجمله قادر به شناخت امور هستند؛ ثالثاً شما از کجا چنین ادعای جزئی را می‌کنید؟ مقتضای شکاکیت این است که بگویید نمی‌دانیم جانداران مختلف حقایق را به گونه‌ای همسان یا متفاوت درک می‌کنند؟
۲. درباره این استدلال که می‌گفت انسان‌ها امور را متفاوت درک می‌کنند، افزون بر نقدهای فوق می‌توان گفت: این برخلاف عقل بدیهی است؛ چون انسان‌ها بسیاری از امور را همسان درک می‌کنند. برای مثال، همه انسان‌ها خورشید را روشن و گرم درک می‌کنند. ظلم را بد و عدل را خوب تلقی می‌کنند. پاکی و نظافت را خوب و رجس و کثافت را بد ارزیابی می‌کنند.
۳. اینکه گفته شد انسان‌ها در حالت‌های مختلف مانند شادی و غم و... امور را متفاوت درک می‌کنند، هم خلاف وجدان و درک شهودی است؛ زیرا وقتی به خودمان رجوع می‌کنیم،

می بینیم هم در حالت شادی و هم در حالت غم، آتش را سوزاننده و یخ را سرد کننده و ... درک می کنیم.

۴. درباره اینکه گفته شد: «حواس خطا می کنند» هم نقدهای فوق تکرار می شود؛ با افزودن این پرسش که با چه قوه و وسیله ای دریافتید که حواس خطا می کنند؟ یا از کجا فهمیدید که حواس خطا می کنند؟

۵. درباره القائات شیطان شریر که در شبهه دکارت آمده است، افزون بر دیدگاههای مطرح شده در فلسفه خود دکارت، حاکی از اینکه شیطان شریر نمی تواند در حالی که ما عدم محض هستیم، وجود داشتن مان را، معدوم محض القا کند. پس، شبهه شیطان شریر نمی تواند اثبات کننده شکاکیت مطلق باشد، در این شبهه، وجود شیطان شریر، مفاهیم و تصورات، ذهن و قوه شناخت مفروض تلقی شده است یا دست کم این شبهه بر پذیرش وجود فرض کننده و فرض و ... مبتنی است.

۶. درباره اعتباری بودن مفاهیم نیز می توان گفت: اولاً از کجا این حکم جرمی یقین پیدا شده است؟ آیا چنین یقینی با ادعای شکاکیت سازگار است؟ ثانیاً مقسم علم، علم مفهومی و حصولی نیست، بلکه مقسم، علم مطلق است که به علم حصولی و حضوری تقسیم می شود. علم حضوری، علمی بدون واسطه مفاهیم و تصورات است. پس این شبهه نمی تواند اثبات کننده شکاکیت مطلق باشد؛ ثالثاً در کنار این نظریه، نظریه های دیگری هم مانند القاشدن مفاهیم از طریق مبادی عالییه یا فطری بودن مفاهیم هست که قابل دفاع تر از دیدگاه پیش گفته اند.

۷. درباره نسبی بودن معانی واژگان و جملات هم می توان پرسید که اگر معانی واژگان آن قدر نسبی اند که از فردی به فردی یا از قومی به قومی فرق می کنند، آن گاه باب تعلیم و تعلم و ارتباطات کلامی میان افراد و اقوام به طور کلی باید بسته شود و اساساً بر چه اساسی طرفداران این نظریه دیدگاه های خود را می نویسند و نشر می دهند؟

۸. درباره نسبی بودن و متغیر بودن تفسیر متن از مفسری به مفسر دیگر، باید پرسید: عبارت «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» گزاره‌ای از یک متن دینی است. عارفان، فیلسوفان و متکلمان آن را با ژرفای مختلف می‌فهمند، اما هیچ عاقلی این گزاره را به دو یا سه یا چهار یا هزار تا بودن خدا تفسیر نمی‌کند. مثال دیگر اینکه هیچ عاقلی از گزاره فقهی «روزه در ماه رمضان، واجب است» این برداشت و تفسیر را نمی‌کند که: «روزه در ماه رجب یا شوال واجب است». بنابراین، نمی‌توان ادعا کرد که اختلاف در تفسیر متون، بیشتر از اشتراک در فهم متون است، بلکه انسان‌ها در بیشتر موارد فهم واحد و مشترکی از متون دارند. بیشتر اختلاف‌ها در طول هم هستند؛ یعنی به میزان ژرف یا سطحی بودن تفسیرها بر می‌گردد، نه به تناقض و تعارض فهم‌ها.
۹. اما درباره ایده مغز در خمره باید گفت در این مسئله چند حقیقت پذیرفته شده است؛ مانند وجود فرض‌کننده، وجود فرض، وجود مغز یا دستگاه شناخت، وجود جهانی که بایستی به وسیله این مغز به گونه‌ای متفاوت شناخته شود، وجود افرادی که به این شبهه گوش خواهند داد یا آن را مطالعه خواهند کرد؛ و گرنه اقتضای شکاکیت مطلق، سکوت مطلق است و... پس، این شبهه هم نمی‌تواند اثبات‌کننده شکاکیت مطلق باشد.

شک و شکاکیت از منظر نقل

موضوع شک و شکاکیت از منظر نقل را می‌توان در سه محور سامان‌دهی کرد:

۱. امکان پذیر بودن دستیابی به علم از منظر دین؛
۲. ارزشمند بودن یقین از منظر دین؛
۳. ارزیابی شک از منظر دین.

۱. امکان پذیر بودن دستیابی به علم از منظر دین

آیات و روایت‌های معتبر متعدد و فراوانی بر امکان پذیر بودن دستیابی به علم دلالت قطعی دارند که تنها برای نمونه، به چند دسته از این آیات اشاره می‌کنیم:

الف) دست کم در ۱۱۰ آیه، واژه علم و مشتقات آن به انسان نسبت داده شده است. در قالب صیغه‌هایی مانند: عَلِمَ، عَلِمْتُ، عَلِمْتُمْ، عَلِمْنَا، عَلِمْتُمْ هُنَّ، عَلِمْنَا، عَلِمَهُ، عَلِمُوا، أَعْلَمُ، تَعْلَمُ، تَعْلَمُهَا، تَعْلَمُوا، تَعْلَمُونَ، نَعْلَمُ، يَعْلَمُ، يَعْلَمُونَ، اَعْلَمُوا، عَلِمْتَنَا، عَلِمْتَنِي، عَلِمَكَ، عَلِمَكُمْ، عَلِمَنَا، عَلِمْنِي، عَلِمَهُ، تَعْلَمَنَ، تَعْلَمُونَ، يَعْلَمَانِ و... برای مثال:

یک- «هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ

مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» (یونس: ۵)^{۱۸}

دو- «فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (بقره: ۲۲)^{۱۹}

سه- «وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ» (نور: ۲۵)^{۲۰}

ب) در آیات متعددی انسان به دانایی و عالم بودن متصف شده است. این گونه آیات، نص در این مطلب هستند که انسان می‌تواند به علم و معرفت برسد.

یک- «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (زمر: ۹)^{۲۱}

دو- «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (نور: ۲۸)^{۲۲}

سه- «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» (عنکبوت: ۴۳)^{۲۳}

ج) در دسته‌ای از آیات قرآن مجید انسان‌ها مأمور به دانستن شده‌اند و از آنها خواسته شده است درباره موضوعاتی (که غالباً این موضوعات، متافیزیکی و اخلاقی هستند)، علم و اعتقاد به دست آورند. اگر علم و معرفت دست نیافتنی بود، چنانچه شکاکان معتقدند، این گونه دستورهای الهی تکلیف مالا یطاق می‌شد که از خالق حکیم و دانا صادر نمی‌شود.

یک- «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ» (بقره: ۲۳۵)^{۲۴}

دو- «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» (انفال: ۲۴)^{۲۵}

سه- «فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ» (هود: ۱۴)^{۲۶}

د) در دسته‌ای از آیات، سخن از تعلیم و تعلم انسان‌ها به میان آمده است. تعلیم و تعلم هنگامی معنا دارد که امکان تحصیل علم و معرفت باشد و این به معنای بطلان شکاکیت است.

- یک- «قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَيْتَكَ عَلَيَّ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا» (کهف: ۶۶)^{۲۷}
- دو- «وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لَمَا عَلَّمْنَاهُ» (یوسف: ۶۸)^{۲۸}
- سه- «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» (علق: ۴)^{۲۹}

۲. ارزشمند بودن یقین از منظر دین

یقین که در مقابل حالت شک است و یکی از گرایش‌های گزاره‌ای ذهن و روح انسان است، در متون دینی ستایش شده است، بلکه گاهی از ارزشمندترین حالات ذهنی و روحی انسان قلمداد شده است. حالت یقین در قرآن کریم، به انسان‌های رشد یافته و کمال یافته همانند متقین نسبت داده شده است. یقینی که در قرآن کریم و دیگر متون دینی ستایش شده است، بیشتر، یقین درباره موضوعات متافیزیکی، اخلاقی و ارزشی است که اتفاقاً لبه تیز حملات شکاکان نیز غالباً متوجه این قسم یقین بوده است.

- یک- «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ،... وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» (بقره: ۴)^{۳۰}
- دوم- «هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ، الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» (لقمان: ۴)^{۳۱}

سه- «هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ» (جاثیه: ۲۰)^{۳۲}

علاوه بر آیات، در روایت‌های فراوانی نیز از یقین ستایش شده است.

چهار- رسول الله ﷺ می‌فرماید: «خَيْرُ مَا أَلْقَى فِي الْقَلْبِ الْيَقِينُ»^{۳۳}

پنج- علیؑ فرموده است: «مَا عَظُمَ سَعَادَةٌ مِنْ بُوْشْرِ قَلْبِهِ بِبِرِّ الْيَقِينِ»^{۳۴}

گفتنی است در متون دینی گاهی یا در بیشتر موارد واژه "قلب" به عنوان کانون شناخت به کار رفته است که می‌تواند معادل ذهن باشد. چنانچه در قرآن کریم می‌فرماید: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا» (اعراف: ۱۷۹)^{۳۵} که در این جا قلب به عنوان کانون شناخت به کار رفته است، نه کانون احساس.

شش- علیؑ می‌فرماید: «بِالْيَقِينِ تُدْرِكُ الْغَايَةَ الْقَصْوَى»^{۳۶}

هفت- علی علیه السلام می فرماید: «نومٌ علی یقین خیر من صلاة فی شک»^{۳۷}

۳. ناپسندبودن شک از منظر دین

پیش از ارزیابی شک از منظر دین، بایستی توجه داشت که نگاه منفی متون دینی به حالت شک، شامل همه اقسام شک نمی شود. دست کم دو مورد شک از این توصیف‌های منفی بیرون هستند. الف) موردی که فرد یک سلسله باورهای موروثی یا اقتباس شده از جامعه‌ای که در آن زندگی می کند دارد که اعتقادش به این باورها از روی دلیل، برهان و تحقیق نیست، بلکه از روی تقلید یا به القای محیط است. چنین فردی در برهه‌ای از زندگی اش در این باورها که چه بسا صادق یا کاذب باشند، شک می کند. این شک بدوی، مقدمه‌ای برای پژوهش است که به منظور به دست آوردن باورهایی از روی تحقیق صورت می گیرد. بی گمان چنین شک، نه تنها ناپسند نیست، بلکه بسیار ارزشمند است. قرآن کریم عقیده ورزی از روی تقلید را مذمت می فرماید و خواهان عقیده ورزی از روی برهان است:

یک- «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ» (بقره: ۱۷۰)^{۳۸}

دو- «إِلَهُ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (نمل: ۶۴)^{۳۹}

ب) دومین مورد شک که نمی توان آن را شک ناپسند تلقی کرد، شک در فرآیند پژوهش‌های علمی است؛ بدین معنا که وقتی پژوهشگری فرضیه‌ای را مسئله پژوهش خود قرار می دهد، اگر چندین بار در آنچه به نظرش یقینی می رسید، شک کند تا نتیجه از استحکام کافی برخوردار شود، چنین شک، نیز بسیار ارزشمند خواهد بود؛ به شرط این که به حالت وسواس نینجامد. پس از این مقدمات، به ارزیابی شک از منظر متون دینی می پردازیم:

یکم- در ذیل آیه شریفه تطهیر، حضرت امام صادق علیه السلام رجس را به شک تفسیر کرده و می فرماید: «فی قوله تعالی: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ» الرِّجْسُ هُوَ الشُّكُّ، وَاللَّهُ لَا يَشُكُّ فِي رَبَّنَا أَبَدًا»^{۴۰}

بنابر آیه و روایت بالا، می توان شک را پلیدی روح و ضمیر دانست.

دوم- «الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ، مِّنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُّرِيبٍ» (ق: ۲۵)^{۴۱}

سوم- «كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ» (غافر: ۳۴)^{۴۲}

چهارم- امام علی علیه السلام می فرماید: «علیک بلزوم الیقین و تجنب الشک، فلیس للمرء اهلک

لدینه من غلبه الشک علی یقینه»^{۴۳}

پنجم- امام علی علیه السلام: «الشک یحبط الایمان»^{۴۴}

ششم- امام علی علیه السلام: «الشک یطفیء نور القلب»^{۴۵}

آیات و روایت ها در نکوهش شک فراوان است که نقل همه آنها در گنجایش این نوشتار

نیست. از این رو، به همین اندازه بسنده می کنیم.

خاستگاه شک

عوامل پیدایش شک چیست؟

منظور از شک در این مسئله، شک بدوی و شک موقتی و گذرانیست. پیدایش چنین شکی در

ذهن انسان های معمولی امری رایج است، بلکه مراد شک ماندگار است که به تعبیر عالمان اخلاق،

حالت ملکه به خود می گیرد.

در اینجا به اختصار تنها به مواردی اشاره می شود.

۱. فراوانی اختلاف نظر درباره موضوعات

مورخان فلسفه در علل پیدایش پدیده سوفیسم، نوشته اند:

نخستین فیلسوفان یونانی اصولاً به اشیا و عین توجه و علاقه داشتند و می کوشیدند

اصل نهایی همه اشیا را معین کنند، اما موفقیت آنها هم سنگ صداقت فلسفی شان

نبود و نظریه های پی در پی که ارائه کردند، به آسانی به شکاکیت منجر شد. به علاوه،

نتیجه طبیعی آرایمانند آرای هراکلیتوس و پارمنیدس طرز تلقی شکاکانه ای

در باره اعتبار ادراک حسی بود. اگر وجود ساکن است و ادراک حرکت توهم است یا اگر برعکس، همه چیز در حال تغییر دائم است و هیچ اصل واقعی ثابتی وجود ندارد، ادراک حسی ما غیر قابل اعتماد است. بنابراین، پایه‌های جهان‌شناسی فرو می‌ریزد... نتیجه این وضع پدید آمدن نوعی بی‌اعتمادی به جهان‌شناسی‌ها بود.^{۴۶}

بنابراین، هرگاه درباره موضوع یا موضوعاتی اختلاف دیدگاه‌ها از حد می‌گذرد، زمینه برای پیدایش شکاکیت فراهم می‌شود. در واقع، این پرسش برای برخی مطرح می‌شود که آیا اصولاً حقیقت دست‌یافتنی است؟ چنانچه در بررسی موج‌های متعدد شکاکیت در طول تاریخ فلسفه، چنین پیشینه‌ای را آشکار مشاهده می‌کنیم.

۲. نبود عالمان راستین

فرزند امام فخر رازی درباره پدرش که به امام المشککین معروف است، می‌نویسد:
«پدرم استاد خاصی ندیده بود و مطالب را با تکیه بر ذهن نقاد خویش فرا گرفته بود».^{۴۷}

شعر زیبای حافظ شیرازی که می‌فرماید:

ترک این مرحله بی‌همراهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی
به همان اندازه که در سیر و سلوک عرفانی اهمیت دارد، در سلوک فکری و فلسفی نیز مهم است. وقتی پیشینه زندگی بیشتر شکاکان را بررسی می‌کنیم، درمی‌یابیم یا اساساً استادی نداشته‌اند و یا اینکه از موهبت استاد ورزیده بی‌بهره بوده‌اند.

۳. گرایش‌های باطنی منفی

پذیرش برخی باورها برای انسان تکلیف‌آفرین است. برخی از انسان‌ها به اقتضای میل نفسانی‌شان دوست ندارند زیر بار تکلیف بروند. از این رو، از ابتدا زیر بار باور نمی‌روند و به شکاکیت تن می‌دهند. در قرآن کریم به این حقیقت اشاره شده است؛ «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» (قیامه: ۵) بلکه انسان می‌خواهد جلو (نفس اماره) او آزاد باشد.

۴. پرداختن به ناشناختنی‌ها

توان قوه شناخت انسان بی نهایت نیست، بلکه قدرت شناخت انسان محدود است. مراد از شناخت در اینجا، شناخت یقینی است، نه صرف نظریه پردازی و فلسفه‌ورزی که انسان نشان داده است در این وادی از توان مندی بی حد و حصری برخوردار است. در این میان، موضوعاتی هست که قابل شناخت یقینی نبودن آنها مورد تأکید عقل و دین است و چه بسا در متون دینی از پرداختن به آنها منع شده است.

پرداختن به موضوعاتی که ورای توان ذهن آدمی است، می تواند به تدریج سبب ایجاد شک گردد.

۵. جهل، عامل اصلی شکاکیت

در متون دینی، جهل به عنوان علت شکاکیت معرفی شده است. در واقع، علت های دیگر نیز به همین علت برمی گردند. از این رو، می توان آن را عامل اصلی شکاکیت دانست.

علی علیه السلام فرموده اند: «الشک ثمرة الجهل»^{۴۸}

رابطه شک با تشویش و اضطراب

در آیات و روایات، حالت تشویش فکری، اضطراب درونی و تحیر فکری از ویژگی های اساسی شک و شکاکیت معرفی شده است. توضیح این که در برخی آیات قرآن کریم «مُریب»، صفت «شک» واقع شده است. زمخشری، مفسر معروف، ریب را تشویش دل معنا کرده و می گوید: «حقیقت ریه اضطراب است».^{۴۹}

«إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ» (سباء: ۵۴)^{۵۰} «وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ

مُریبٍ» (شوری: ۱۴)^{۵۱}

علی علیه السلام می فرماید: «ثمرة الشک الحيرة»^{۵۲}

راه‌های زدودن شک

از چه روش‌هایی می‌توان از حالت شک به در آمد؟

۱. در روایت‌های معصومین علیهم‌السلام به این مسئله پرداخته شده است، از جمله این‌که تفکر و استمرار تفکر، یکی از راه‌های برون‌شدن از حالت شک معرفی شده است. برای نمونه، علی علیه‌السلام فرموده است: «بتکرر الفکر ینجاب الشک»^{۵۳}
۲. گفت‌وگوی فلسفی که به‌دور از جدل باشد، بلکه مصداق جدل احسن باشد. این گفت‌وگو باید با کسی که گمان می‌رود به لحاظ علمی و توان فلسفی بالاتر از فرد شک است و می‌تواند در زدودن حالت شک مؤثر باشد؛ چنانچه سقراط با همین شیوه توانست موج اول شکاکیت را تا حدودی مهار کند.
۳. اگر جهان‌بینی کلامی، فلسفی و عرفانی (عرفان‌نظری) را سه مرتبه از هستی‌شناسی بدانیم که به ترتیب هر کدام از دیگری عمیق‌تر است، پرداختن به مرتبه بالاتر می‌تواند بر طرف‌کننده حالت شکاکیت باشد؛ یعنی کسی که در قلمرو کلام دچار شک است، اگر به جهان‌بینی فلسفی روی آورد، چه‌بسا از آن شکاکیت پیشین دست بردارد و همین‌طور ارتقا از جهان‌بینی فلسفی به جهان‌بینی عرفانی می‌تواند در زدودن شکاکیت فلسفی مؤثر باشد.
۴. نیز پای‌بندی بیش از پیش به ارزش‌های اخلاقی، تقوایی و عبودیت هم از جمله راه‌های رفع شکاکیت دانسته شده است: «وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» (حجر: ۹۹)^{۵۴}

تأمل پایانی

در احادیث بسیاری توصیه شده است که در هنگامه استجابیت دعا، از خداوند طلب یقین کنید. برای نمونه، امام علی علیه‌السلام فرموده‌اند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ سَلُوا اللَّهَ الْيَقِينَ»^{۵۵} و این خود دلیل دیگری بر مطلوب و ارزشمند بودن یقین است. از این رو، این نوشتار را با فرازی از دعای امام سجاده علیه‌السلام در همین زمینه به پایان می‌بریم که در ابتدای دعای مکارم/الاخلاق وارد شده است:

اللهم صلِّ على محمد وآله وبلغ بايماني الى أكمل الايمان واجعل يقيني افضل اليقين واته بنيتي الى احسن النيات وبعملی الى احسن الاعمال.^{۵۶}

پی‌نوشت‌ها

۱. محمدرضا مظفر، *المنطق*، ص ۱۸.
۲. علی عسگری، *شکاکیت*، ص ۲۶.
۳. همان.
۴. دیوید کاپلستون، *تاریخ فلسفه*، ترجمه جلال‌الدین مجتوبی، ص ۱۱۲.
۵. افلاطون، *مجموعه آثار*، ترجمه: محمدحسن لطفی، ص ۱۳۷.
6. Kurtz, *The new Skepticism* , p 43.
۷. دیوید کاپلستون، *تاریخ فلسفه*، ترجمه جلال‌الدین مجتوبی، ص ۴۷۶.
۸. یحیی مهدوی، *شکاکان یونان*، ص ۱۳۱.
۹. همان، ص ۱۴۰.
۱۰. علی عسگری، *شکاکیت*، ص ۱۰۶.
۱۱. رنه دکارت، *تأملات فلسفی*، ص ۲۴.
12. David Hume, *An Inquiry Camcerning Human Understanding*, p 65.
13. Immanuel kant, *Critique of Pur Reason*, p. 40.
14. Nietzsche, *The Will to Power*, p 291.
۱۵. برای مطالعه بیشتر ر.ک: R.Nozick , *Philosophical explanation*.
۱۶. آلن اف چالمرز، *چیستی علم*، ص ۱۵۷.
17. H. G.Gadamer , *Truth and methad*, p. 401
۱۸. او کسی است که خورشید را روشنایی و ماه را نور قرار داد و برای آن منازلی مقدر کرد تا عدد سال‌ها و حساب (ایام) را بداند. خداوند این را جز به حق نیافرید. اوایات خود را برای گروهی که اهل دانش‌اند، شرح می‌دهد.
۱۹. برای خدا همتیانی قرار ندهید، در حالی که می‌دانید.
۲۰. و می‌دانند که خداوند حق آشکار است.
۲۱. آیا برابرند آنها که می‌دانند و آنها که نمی‌دانند؟
۲۲. از میان بندگان خدا، تنها دانایان از او می‌ترسند.

۲۳. این‌ها مثال‌هایی است که ما برای مردم می‌زنیم و جز دانایان آن را درک نمی‌کنند.
۲۴. و بدانید که خداوند به آنچه در دل دارید آگاه است.
۲۵. و بدانید خداوند میان انسان و قلب او حایل می‌شود و به سوی او محشور می‌شوید.
۲۶. پس اگر (مشرکان) دعوت (تجدی) شما را نپذیرفتند، بدانید که قرآن تنها با علم الهی نازل شده است.
۲۷. موسی به (حضرت خضر) گفت: آیا از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده و مایه رشد است به من بیاموزی.
۲۸. او به دلیل تعلیمی که به او دادیم، علم فراوانی داشت.
۲۹. خدایی که به وسیله قلم یاد داد.
۳۰. آن کتاب که هیچ شکی در آن نیست، هدایت است برای متقین،... کسانی که به آنچه بر تو نازل شده است ایمان آورده‌اند و به آخرت یقین دارند.
۳۱. قرآن هدایت است برای نیکوکاران؛ کسانی که نماز به پا می‌دارند و زکات می‌پردازند و به آخرت یقین دارند.
۳۲. این کتاب بصیرت‌هایی است برای انسان‌ها و هدایت و رحمت است برای اهل یقین.
۳۳. بهترین چیزی که به قلب القا شده یقین است.
۳۴. چقدر از خوشبختی بزرگی بهره‌مند است کسی که قلبش آکنده از یقین است. (محمد محمدی ری‌شهری، *منتخب میزان الحکمة*، ص ۵۵۹)
۳۵. آنها دل‌هایی داشتند که با آن دل‌ها درک نمی‌کردند.
۳۶. بوسیله یقین می‌توان به کمال نهایی راه یافت. (همان)
۳۷. با حالت یقین خوابیدن، بهتر از شب‌زنده‌داری با حالت شک است. (همان)
۳۸. و هنگامی که به آنها گفته شود: از آنچه خدا فرستاده است پیروی کنید، می‌گویند: نه ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می‌نماییم. حتی اگر پدران آنها چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نیافته بودند.
۳۹. آیا خدایی دیگر به همراه الله است؟ بگو اگر راست می‌گویند، برهان خود را بیاورید.

۴۰. امام صادق علیه السلام در ذیل آیه شریفه «همانا خداوند اراده کرد تا پلیدی را از شما اهل بیت بزاید» (احزاب: ۳۳) فرمود: پلیدی همان شک است، سوگند به خدا که ما هرگز درباره پروردگارمان شک نمی کنیم. (محمد محمدی ری شهری، *منتخب میزان الحکمة*، ص ۲۷۹)

۴۱. هر کافر متکبر لجوج را در جهنم افکنید، آن کسی که مانع خیر، متجاوز و در شک است.

۴۲. این چنین خداوند کسی را که اهل اسراف و اهل شک است، گمراه می کند.

۴۳. بر تو باد پیوسته ملازم با یقین بودن، پس چیزی به اندازه غلبه شک بر یقین، برای دین فرد زیان بار نیست. (همان، ص ۵۵۹)

۴۴. شک ایمان را از میان می برد. (همان، ص ۲۷۹)

۴۵. شک نور دل را خاموش می کند. (همان، ص ۲۷۵)

۴۶. دیوید کاپلستون، *تاریخ فلسفه*، ترجمه جلال الدین مجتبی ص ۹۹.

۴۷. علی اصغر دادبه، *فخر رازی*، مقدمه.

۴۸. شک میوه نادانی است. (محمد محمدی ری شهری، *منتخب میزان الحکمة*، ص ۲۷۹)

۴۹. علی اکبر قرشی، *قاموس قرآن*، ج ۲، ص ۱۵۱.

۵۰. آنها (کافران) در شکی اضطراب آور بودند.

۵۱. و کسانی که پس از آنها وارثان کتاب شدند، نسبت به آن در شک تشویش آور بودند.

۵۲. حیرت، ثمره شک است. (محمد محمدی ری شهری، *منتخب میزان الحکمة*، ص ۲۷۹)

۵۳. با تکرار تفکر شک از میان می رود. (همان)

۵۴. پروردگارت را عبادت کن تا به یقین برسی.

۵۵. محمد باقر مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۷۰، ص ۱۷۶.

۵۶. صحیفه سجادیه، ص ۸۲.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. صحیفه سجادیه.
۳. احمدی، بابک، *کتاب تردید*، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۴ ش.
۴. افلاطون، *مجموعه آثار*، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۷ ش.
۵. بوخنسکی، ا. م، *فلسفه معاصر اروپایی*، ترجمه: شرف‌الدین خراسانی، تهران، نشر علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳ ش.
۶. چالمرز، آلن اف، *چیستی علم*، ترجمه: سعید زیبا کلام، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۸ ش.
۷. دکارت، رنه، *تأملات فلسفی*، ترجمه: احمد احمدی، تهران، «بی‌نا»، ۱۳۶۹ ش.
۸. عسگری، علی، *شکاکیت*، قم، انتشارات بوستان کتاب، ۱۳۸۱ ش.
۹. قرشی، علی اکبر، *قاموس قرآن*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۲ ش.
۱۰. کاپلستون، دیوید، *تاریخ فلسفه*، ج ۱، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۵ ش.
۱۱. محمدی ری شهری، محمد، *منتخب میزان الحکمة*، قم، دارالحدیث، ۱۳۸۰ ش.
۱۲. مظفر، محمدرضا، *المنطق*، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۳۶۸ ش.
۱۳. مهدوی، یحیی، *شکاکان یونان*، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۶ ش.
۱۴. هارتناک، یوستوس، *نظریه معرفت‌شناسی کانت*، ترجمه: غلامعلی حداد عادل، تهران، انتشارات فکر روز، ۱۳۷۴ ش.
۱۵. هاملین، دیوید، *تاریخ معرفت‌شناسی*، ترجمه: شاپور اعتماد، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۷۴ ش.
16. Gadamer . H. G. *Truth and method*, London , 1988.
17. Hume. David, *An Inquiry Concerning Human Understanding*, New york, Art press, 1955
18. Kant. Immanuel, *Critique of pur Reason*, T:Kemp Smith, Modern Library, Neu york, 1674
19. Kurtz .Paul , *The new Skepticism*, U. S. A. 1992
20. Nietzsche , *The Will to Power*, T. W. Kaufmann ,New York , 1968.
21. Nozick . R. *Philosophical Explanations*, Oxford University Press, 1981.